

تعدادی پیرزن با اتوبوس عازم توری تفریحی بودند. پس از مدتی یکی از پیر زنان به پشت راننده زد و یک مشت بادام به او تعارف کرد.

راننده تشکر کرد و بادامها را گرفت و خورد.

در حدود ۴۵ دقیقه بعد دوباره پیرزن با یک مشت بادام نزد راننده آمد و بادامها را به او تعارف کرد. راننده باز هم تشکر کرد و بادامها را گرفت و خورد.

این کار دوبار دیگر هم تکرار شد تا آن که بار پنجم که پیر زن باز با یک مشت بادام سراغ راننده آمد، راننده از او پرسید: چرا خودتان بادامها را نمی‌خورید؟

پیر زن گفت: چون ما دندان نداریم.

راننده که خیلی کنجکاو شده بود پرسید پس چرا آنها را خریده‌اید؟

پیر زن گفت: ما شکلات دور بادامها را خیلی دوست داریم.